

میان صحرا. بعد داد هفت شبان و روز شهر را چراغانی کردند و آئین بستند و فاطمه را عروسی کرد و بخوشی و شادی با هم مشغول زندگی شدند. همانطوریکه آنها بمرادشان رسیدند، شما هم بمراد خودتان برسید! قصه ما بسر رسید، کلاغه بخونه اش نرسید. (20)

صادق هدایت: «سنگ صبور»

از: نوشته‌های پراکنده صادق هدایت

Šādiq Hidāyat, 'Sang-i Šabūr' ('The Patient Stone'), from *Nivishta-hā-yi Parākanda-yi Šādiq Hidāyat (The Miscellaneous Writings of Sadiq Hidayat)*, pp. 131-8 (Tehran, 1334/1955). See *Modern Persian Prose Literature*, p. 206.

## از پیام کافکا<sup>(1)</sup>

نویسندگان کمیابی هستند که برای نخستین بار سبک و فکر و موضوع تازه‌ای را میان میکشند، بخصوص معنی جدیدی برای زندگی میآورند که پیش از آنها وجود نداشته است — کافکا یکی از هنرمندترین نویسندگان این دسته بشمار میآید.

خواننده‌ای که با دنیای کافکا سر و کار پیدا میکند، در حالیکه خرد و خیره شده، بسویش کشیده میشود: همینکه از آستانه اش گذشت، تأثیر آن را در زندگی خود حس میکند و پی میبرد که این دنیا آنقدر هم بن بست نبوده است. کافکا از دنیائی با ما سخن میگوید که تاریک و درهم پیچیده مینماید، بطوریکه در وهله اول نمیتوانیم با مقیاس خودمان آنرا بسنجیم. در آن از چه

<sup>(1)</sup> Kafka, Franz.

گفتگو میشود؟ از لایتناهی؟ خدا؟ جن و پری؟ نه این حرفها در کار نیست. موضوعهای بسیار ساده و پیش پا افتاده زندگی روزانه خودمان است: با آدمهای معمولی، با کارمندان اداره روبرو میشویم که همان وسواسها و گرفتاریهای خودمان را دارند، بزبان ما حرف میزنند و همه چیز جریان طبیعی خود را طی میکند. ولیکن ناگهان احساس دلهره آوری یخه مان را میگیرد: همه این چیزها که برای ما جدی و منطقی و عادی بود، یکباره معنیش گم میشود، عقربك ساعت جور دیگر بکار میافتد، مسافتها با اندازه گیری ما جور در نمیآید، هوا رقیق میشود و نفسمان پس میزند. آیا برای اینکه منطقی نیست؟ برعکس همه چیز دلیل و برهان دارد، یکجور دلیل وارونه، منطق افسار گسیخته ای که نمیشود جلویش را گرفت. — اما برای اینست که بی بینیم همه این آدمهای معمولی سرزیر که در کار خود دقیق بودند و با ما همدردی داشتند و مثل ما فکر میکردند همه کارگزار و پشتیبان «پوچ» میباشند. ماشینهای خودکار بدبختی هستند که کار آنها هرچه جدی تر و مهمتر باشد، مضحك تر جلوه میکند. کارهای روزانه و انجام وظیفه وتك و دوما و همه چیزهایی که به آن خو کرده بودیم و برایمان امر طبیعی است، زیر قلم کافکا معنی مضحك و پوچ و گاهی هراسناك بخود میگیرد.

آدمیزاد، یکه و تنها و بی پشت و پناه است و در سرزمین ناسازگار گمنامی زیست میکند که زاد و بوم او نیست. با هیچ کس نمیتواند پیوند و دل بستگی داشته باشد، خودش هم میداند، چون از نگاه و وجناتش پیداست. میخواهد چیزی را لاپوشانی بکند، خودش را به زور جا بزند، گیرم مچش باز میشود: میداند که زیادی است. حتی در اندیشه و کردار و رفتارش هم آزاد نیست، از دیگران رو درواری دارد، میخواهد خودش را تبرئه بکند.

دلیل میتراشد، از دلیلی بدلیل دیگر میگریزد، اما اسیر دلیل خودش است، چون از خیطی که به دور او کشیده شده نمیتواند پایش را بیرون بگذارد.

گمنامی هستیم در دنیائی که دامهای بیشمار در پیش ما گسترده اند و فقط برخوردمان با پوچ است. همین تولید بیم و هراس میکند. درین سرزمین بیگانه بشهرها و مردمان و کشورها و گاهی به زنی برمیخوریم، اما باید سرزیر از دالانی که در آن گیر کرده ایم بگذریم، زیرا از دو طرف دیوار است و در آنجا هر آن ممکن است جلومان را بگیرند و بازداشت بشویم. چون محکومیت سر بسته ای ما را دنبال میکند و قانونهایی که به رخ ما میکشند نمی شناسیم و کسی هم نیست که ما را راهنمائی بکند. باید خودمان دنبالش برویم. بهرکس پناه میبریم از ما میبرد: «شما هستید؟» و براه خودش میرود. پس لغزشی از ما سرزده که نمیدانیم و یا بطرز مبهمی از آن آگاهییم: این گناه وجود ماست. همینکه بدنیآ آمدیم در معرض داوری قرار میگیریم و سرتاسر زندگی ما مانند يك رشته کابوس است که در دندانه های چرخ دادگستری میگردد. بالاخره مشمول مجازات اشد میگردیم و در نیمه روز خفه ای کسیکه بنام قانون ما را بازداشت کرده بود، گزلیکی به قلبمان فرو میبرد و سگ کش میشویم. دژخیم و قربانی هر دو خاموشند. — این نشان دوره ماست که شخصیتی در آن وجود ندارد و مانند قانونش ناکسانه و سنگدلانه می باشد. هر چند منظره باندازه کافی سهمناك است، ولیکن حتی خون سرازیر نمیشود. جای زخمِ قداره نیز در پس گردن به دشواری دیده میشود. خفقان یگانه راه گریز برای انسان امروز میباشد که در سرتاسر زندگی دچار تنگ نفس بوده است.

پیدایش این اثر دلهره آور در آستانه جنگ اخیر، انگیزه جدی تر از شیفتگی ادبی در بر داشت. باید پذیرفت که خواهش ژرف تری در کار بود.

## 12. ŞADIQ HIDĀYAT

کافکا میفریفت و میترسانید. هنگامی این اثر آفتابی شد که تهدید بی پایان و آشفته‌ای در افکار رخنه کرده بود. کافکا ناگهان مانند منظومه شوم و غیر عادی پدیدار شد. در این اثر دلهره‌ای با سیمای سخت دیده میشد و نگاه ناامیدانه‌ای بدترین پیش‌آمدها را تأیید میکرد. این هنر موشکاف و بدون دلخوشکنک باروشن‌بینی علت شر را آشکار میساخت، اما افزاری برای سرکوبی آن بدست نمیداد. — این اثر توصیف دقیق وضع انسان کنونی در دنیای فتنه‌انگیز ماست که کافکا با زبان درونی خود آنرا بطرز وحشتناکی مجسم کرده است. . . .

صادق هدایت : پیام کافکا

Şadiq Hidāyat, *Piyām-i Kāfkā (The Message of Kafka)*, 2nd edition, pp. 11-14 (Tehran, 1337/1958). See *Modern Persian Prose Literature*, pp. 200-1.